

### متن پرسش

سلام خدمت استاد عزیز و عرض خسته نباشید و خدا قوت: در بحث سلوک ذیل شخصیت امام خمینی (ره) می فرمایید که متفکرین غربی باور دارند یعنی می گویند که ابژه منفعل است و این ذهن فعال است که آن را می سازد و امور بیرونی تحت تاثیر ذهنند و هر چه که خواست انجام می دهد مثلا در بحث فلسطین. اما سوالی که ایجاد می شود این است که چرا با وجود اعتقاد به امر اعتباری و خود ساخته ذهن پدر تکنولوژی غرب بیکن و پدر تفکر غرب دکارت چگونه به یک مبنا دست یافته اند علی رقم طرح ثنویت عین و ذهن چگونه این یکدستی تفکر غربی وجود دارد؟ مگر امر عدمی هم باعث تفکر می شود که یک اعتبار دارد تمدنی را جلو می برد؟ با توجه به اینکه می گوئید مبنای تفکر فقط و فقط وجود است پس بی مبنایی باید عامل سردرگمی باشد تا وحدت نظر. بنابراین غرب نباید تفکر باشد. چون مبنای عدمی دارد. چگونه و از چه جهت همگی متفکرین غربی به یک مبنای بی مبنایی رسیده و جهان امروز بر طبق آن جلو می رود. چگونه یک عدم باعث پیشرفت است در بطن خود؟ یعنی تمدن خود را جلو می برد. بن بست این تمدن درونی در کجاست؟

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: دکارت عملاً تصویری که بیکن مطرح کرد را حالت فلسفی داد و سیر تفکر غرب با همان مبنا همچنان جلو آمد تا این که هایدگر متذکر آن خطا شد. موفق باشید